«آری» به استقلال، «نه» از سر ملی‌گرایی

نیل دیویدسون . ترجمه: نوید نزهت

۱۶ می ۱۹۷۳ شاهد هنرنمایی دیوید بووی در سالن موسیقی آبردین بودم. در آن زمان حتی نمی‌توانستم تصور کنم که او روزی در مباحثات پیرامون یک همه‌پرسی درباره استقلال اسکاتلند نقشی ایفا کند. با این همه، پیام خوانده‌شده از سوی او در مراسم سالانه اهدای جوایز موسیقی بریتز ۲۰۱۴، به‌این مضمون که «اسکاتلند، با ما بمان»، مسلما سزاوار آن است تا بسیار بیشتر از وعده‌های دروغین و تهدیداتی که به‌تازگی از سوی جورج آزبورن، وزیر دارایی بریتانیا و خوزه مانوئل باروسو، رییس کمیسیون اروپا، متوجه اسکاتلندی‌ها شده، جدی گرفته شود. بووی درواقع بیشتر از آنچه گمان می‌رود، هنرمندی سیاسی است، اما به هیچ‌عنوان یک‌هنرمند چپگرای متعارف نیست. با وجود این، شیوه مداخله او نمونه‌ای نوعی از نظرگاه عام چپگرایان انگلیسی است که رای مثبت به استقلال اسکاتلند در ۱۸ سپتامبر را فاجعه‌ای برای انگلیسی‌ها و حتی خود اسکاتلندی‌ها می‌دانند؛ دیدگاهی که در اسکاتلند نیز به‌طور گسترده‌ای رایج است.

پیش از آنکه به این دست استدلال‌ها بپردازم، بهتر است به یکی از مواضع حامیان استقلال اشاره داشته باشم که تنها در انگلستان قابل ردگیری است: یک اسکاتلند مستقل الهام‌بخشی سوسیال‌دموکراتیک و چه‌بسا سوسیالیستی، برای برانگیختن نیروهای چپ انگلیسی است تا عاقبت به طور جدی نئولیبرالیسم و امپریالیسم را به چالش بکشند. بررسی قانون‌گذاری‌های اجتماعی در اسکاتلند، حتی درشرایطی که تنها اختیارات معدودی به پارلمان آن کشور تفویض شده است، تا حدودی بر این چشم‌انداز صحه می‌گذارد. خدمات رایگان مراقبت از سالمندان و عدم‌دریافت شهریه دانشگاهی، دست‌کم از دانشجویان اسکاتلندی، از جمله این موارد است. افزون بر این، خدمات عمومی آب و فاضلاب همچنان در دستان دولت باقی مانده، دامنه خصوصی‌سازی خدمات ملی سلامت در انگلستان، به شمال مرزهای آن کشور تسری‌نیافته و طرح‌های ابتکار مالی توسط بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری مشارکتی عمومی و خصوصی، دیگر در دست اجرا نیستند. همچنین اگرچه ادعای آنکه معضل نژادپرستی در اسکاتلند برطرف شده پوچ می‌نماید اما فرهنگ عمومی آن کشور در این رابطه متفاوت از انگلستان است؛ به‌خصوص آنکه دولت برآمده از حزب ملی اسکاتلند به‌جای حمله به مهاجرین، با آغوشی باز به استقبال آنان رفته است.

با تمام این اوصاف، ما باید نسبت به این مدعا که بر مبنای این قسم اصلاحات ناچیز اما حقیقی، استقلال، خودبه‌خود به پیدایش جامعه‌ای سوسیال دموکراتیک می‌انجامد، تردید داشته باشیم، چه رسد به آنکه سودای جامعه‌ای سوسیالیستی را در سر داشته باشیم. هیچ‌چیز ذاتا ترقی‌خواهانه‌ای درباره استقلال ملی اسکاتلند وجود ندارد؛ حزب ملی اسکاتلند، از لحاظ اقتصادی، به دستور کار نئولیبرالی متعهد است. تنها از لحاظ اجتماعی است که این حزب تقریبا به‌طور کامل به سنت چپ متمایل می‌شود. این به آن معناست که حزب ملی اسکاتلند برنامه‌ای عمیقا متناقض را در پیش گرفته، در حالی که از یک‌طرف به سیاق ایرلند، از نظام مالیاتی «رقابتی» برای شرکت‌ها دفاع می‌کند، در سوی دیگر مدعی است که می‌تواند دولتی رفاهی همانند کشورهای اسکاندیناوی فراهم آورد، اما این تنها تناقض موجود نیست. حزب ملی اسکاتلند متعهد به آن است تا تمامی تسلیحات هسته‌ای را از پایگاه دریایی کلاید برچیند. این در حالی است که وعده باقی‌ماندن در ناتو را نیز به گردن می‌کشد؛ دو موضع‌گیری که احتمالا با یکدیگر تعارض پیدا خواهند کرد. این دست تناقضات نقطه آغازی برای سنت چپ به‌منظور نقد جنبش استقلال است. اما حتی در آن صورت نیز رای مثبت به استقلال، هم‌سنگ رای به حزب ملی اسکاتلند نیست. دور از تصور نیست که حامیان استقلال در همه‌پرسی پیروز شوند، اما حزب ملی اسکاتلند در انتخابات پارلمانی آتی آن کشور شکست بخورد. یا شاید هم برعکس این اتفاق رخ دهد. در حقیقت دلایل خوبی وجود دارد تا چنین تصور کنیم که حزب ملی اسکاتلند یا دست‌کم رهبری آن، به آن حدی که وانمود می‌کند، به آرمان استقلال وفادار نیست.

«تفویض حداکثری اختیارات» همان امکان قانونی است که اگرچه در همه‌پرسی به‌عنوان گزینه مطرح نیست، اما احتمالا مورد حمایت بخش اعظم اسکاتلندی‌هاست. این مهم عنان تمامی وظایف و کارکردهای دولتی را به استثنای آنچه در اداره وزارت امور خارجه، وزارت دفاع و بانک انگلستان برای تعیین نرخ بهره است، به پارلمان اسکاتلند می‌سپارد. بنابراین تفویض حداکثری اختیارات همان چیزی است که عمده رهبران حزب ملی اسکاتلند در امید دستیابی به آنند و مهم‌تر آنکه فکر می‌کنند این امر تنها دستاوردی است که می‌توان در میان‌مدت محقق کرد. البته آلکس سالموند، رهبر حزب ملی و وزیر اول اسکاتلند، نمی‌تواند بدون آنکه موجب خشم جناح‌های بنیادگرا و ملی‌گرای حزب خود شود، آشکارا در تایید این واقعیت سخن بگوید؛ چرا که هر دستاوردی به جز استقلال برای این گروه در حکم خیانت به خون ویلیام والاس و رابرت بروس است. از همین‌رو، ماحصل رای مثبت احتمالی به استقلال به گونه‌ای توسط سالموند تنظیم شده که بیشترین شباهت‌های ممکن را به تفویض حداکثری اختیارات داشته باشد: ابقای سلطنت، حفظ پوند استرلینگ (تحت سرپرستی وزارت دارایی و بانک انگلستان) و ادامه عضویت در اتحادیه اروپا. دومورد آخر، فارغ از نیات رهبران حزب ملی اسکاتلند، به خودی خود استمرار سلطه نئولیبرالیسم را تضمین می‌کنند.

اما وضعیت هنگامی پیچیده‌تر می‌شود که بدانیم تحت شرایطی معین و در صورت الزام سیاسی، تفویض حداکثری اختیارات احتمالا مورد قبول اکثریت محافظه‌کاران انگلیسی نیز خواهد بود. اگر تمامیت ذاتی حاکمیت بریتانیا در سطحی نظامی-دیپلماتیک حفظ شود، تفویض حداکثری تحولی قابل قبول خواهد بود؛ به‌خصوص که مسوولیت افزایش مالیات‌ها و کاهش هزینه‌ها را بر دوش دولت اسکاتلند می‌گذارد. به بیان دیگر، با توجه به سایه‌بازی طرف‌های درگیر در مجادلات جاری، سنت چپ باید استدلال‌های اصیل خود را در دفاع از استقلال ارایه دهد. اما چپ اسکاتلند در مورد این مساله دچار دودستگی است. حزب کارگر، در کنار محافظه‌کاران و لیبرال‌دموکرات‌ها، رسما بخشی از کمپین مخالفان استقلال موسوم به «بهتر است با هم بمانیم» را شکل می‌دهد. این در حالی است که تعداد چشمگیری از اعضای حزب کارگر خواستار آنند که این حزب، مستقل از ائتلاف حاکمه وستمینیستر، به فعالیت‌های تبلیغاتی خود ادامه داده یا حتی از استقلال اسکاتلند حمایت کند. از سوی دیگر، چنانکه انتظار می‌رود، کمپین «آری» نیز زیر سلطه حزب ملی اسکاتلند بوده و پشتیبانی سبزها و باقی‌ماندگان از حزب سوسیالیست اسکاتلند را به همراه دارد. هم‌صف با کمپین «آری» و البته بسیار چپگراتر از آن، «کمپین استقلال رادیکال» است که جناح چپ حزب ملی اسکاتلند، سبزها، حزب سوسیالیست آن کشور و باقی گروه‌های چپ انقلابی و رادیکال همچون همبستگی و حزب کارگران سوسیالیست را شامل می‌شود.

حال سوال اینجاست که استدلال نوعی هرکدام از این دو اردوی مخالف و موافق چیست؟

نه به استقلال؟

برخی از استدلال‌های چپگرایان برای باقی‌ماندن اسکاتلند در اتحادیه بریتانیا مستحق آن است تا جدی‌تر مورد بررسی واقع شود. اما این مدعا که استقلال‌طلبی عرصه بروز نوعی سیاست هویت بدوی و در واقع انحرافی ملی‌گرایانه از آن دست مسایل طبقاتی است که اساسا در هر دوسوی مرز یکسانند، یکی از آن استدلال‌هایی است که نباید جدی گرفته شود. میزان محرزپنداری و فقدان خودآگاهی در این قسم اظهارات شگفت‌انگیز است. چطور ممکن است کسی به علت حمایت از استقلال اسکاتلند، به‌عنوان یک ملی‌گرا شناخته شود، اما حمایت از دولت بریتانیا و نگاهداشت آن به همین سبک و سیاق کنونی، ملی‌گرایی محسوب نشود؟ این همان چیزی که از آن معمولا به استاندارد دوگانه یاد می‌شود. در حقیقت، دلایل سوسیالیستی و حتی سرمایه‌دارانه خوبی برای حمایت از هر دوموضع در قبال استقلال اسکاتلند وجود دارد که متکی به هیچ‌گونه احساسات ملی‌گرایانه‌ای نیستند. همان‌طور که در ادامه توضیح خواهم داد، طرفداری یا مخالفت با استقلال اسکاتلند برای سوسیالیست‌ها، برخلاف وحدت‌طلبان بریتانیایی یا ملی‌گرایان اسکاتلندی، در اصل مساله‌ای تاکتیکی است.

سلسله‌ای از دلایل انضمامی‌تر برای رای منفی به استقلال، به امکان تضعیف طبقه کارگر بریتانیا بازمی‌گردد. یکی از این استدلال‌ها آن است که تشکیل دولت از سوی حزب کارگر بدون بهره‌گیری از وزن عددی آرای اسکاتلندی‌ها و نمایندگان پارلمانی آنان بسیار مشکل و چه‌بسا غیرممکن خواهد بود. پاسخ‌های متعددی برای این سنخ باج‌دهی سیاسی-عاطفی وجود دارد، اما بدیهی‌ترین پاسخ آن است که بر مبنای داده‌های موجود در تمامی کتب آمار انتخاباتی بریتانیا، چنین باوری بی‌چون و چرا نادرست است. در میان تمامی انتخابات عمومی برگزارشده از جنگ‌جهانی دوم به بعد، حزب کارگر برای تشکیل دولت

بسیاری از سوسیالیست‌ها و اعضای اتحادیه‌های کارگری هنوز با مبحث استقلال احساس بیگانگی دارند، تو گویی این مساله انحراف و زایده‌ای بر نقش حقیقی ما در مبارزه با طرح ریاضت اقتصادی و اعلام همبستگی با ستمدیدگان است. اما باید توجه داشت ما به‌ندرت از این نعمت برخورداریم که عرصه مبارزه را خود انتخاب کنیم

تنها دوبار (۱۹۶۴ و فوریه ۱۹۷۴) به نتایج آرا در اسکاتلند متکی بوده است. در هردو این موارد، همان دولت‌ها در دوره بعد و این بار بدون وابستگی به آرای اسکاتلند از نو انتخاب شده‌اند. در ۱۹۴۵ و ۱۹۹۷ نیز اگرچه کرسی‌های اکثریتی حزب کارگر بدون کمک اسکاتلند کاهش می‌یافت، اما این کاهش به آن حد نبود که امکان قانونگذاری را از آنان سلب کند. به عبارت دیگر، استقلال اسکاتلند در آینده مانع لجستیکی دشواری پیشاروی تشکیل دولتی برآمده از حزب کارگر نخواهد بود. در صورت شکست حزب کارگر در به دست‌آوردن اکثریت کرسی‌های پارلمانی در پادشاهی متحده بریتانیا پس از جدایی اسکاتلند، مسوولیت آن نه بر دوش کالدونیایی‌های جداشده، بلکه با سیاست‌های انتخاباتی حزب خواهد بود.

استدلال جدی‌تر دیگر بر آن است که اقتصاد اسکاتلند به میزان بسیار زیادی تحت مالکیت و اداره شرکت‌های چندملیتی خارجی یا شرکت‌های تابعه آنان است. این در حالی است که سیاست‌های اقتصادی کشور به واسطه نهادهای مالی واقع در لندن و دستگاه اداری اتحادیه اروپا در بروکسل تعیین می‌شود. در نتیجه، یک اسکاتلند مستقل که از قدرت حمایتی پارلمان بریتانیا محروم شده است، در چنگال این نیروها اسیر خواهد بود. بله، این موضوع حقیقت دارد که یک اسکاتلند مستقل همچنان زیر سلطه سرمایه‌ای خواهد ماند که قسمت اعظم آن سرمنشأ خارجی دارد؛ اما به‌راستی به جز آنانی که به طرز ناامیدکننده‌ای ساده‌لوحند، چه کسی خلاف این را متصور بود؟ از طرف دیگر، این ایده که سرمایه «خارجی» ابعادی مشخصا مخرب به همراه دارد، فارغ از مضامین ملی‌گرایانه آن، بسته به درک ما از چگونگی تحقق فرآیند تحول سوسیالیستی جامعه است.

جدی‌ترین استدلال چپگرایان علیه استقلال اسکاتلند بر تضعیف جنبش اتحادیه‌های کارگری بریتانیا در پی ممانعت از وحدت برون‌مرزی فعالان دلالت دارد. این اتفاق در صورتی که پیامد گریزناپذیر جدایی اسکاتلند بود، حقیقتا گران تمام می‌شد، اما چنین نیست. کارگران در ایرلند و کانادا می‌توانند در همان اتحادیه‌هایی عضویت یابند که کارگران بریتانیایی و آمریکایی. بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که کارگران اسکاتلندی نتوانند در اتحادیه‌هایی عضویت یابند که کارگران بریتانیایی و ولزی حضور دارند. مهم‌تر آنکه وحدت از رهگذر صورت‌بندی قانونی دولت یا ساختارهای بوروکراتیک سازماندهی اتحادیه‌ها به دست نمی‌آید، بلکه به واسطه عزم و اراده برای نمایش همبستگی و انجام کنش‌های جمعی مشترک حتی در صورت لزوم در فراسوی مرزها، حاصل می‌شود.

در نهایت، این سوال پیش می‌آید که اگر استقلال اسکاتلند تهدیدی برای سرمایه نبوده و موجب تفرقه طبقه کارگر است، چرا اکثریت طبقه حاکم در بریتانیا و در واقع کل اروپا و ایالات‌متحده، به این حد با آن مخالفت می‌کنند؟ چرا آزبورن چنین سرسختانه بر عدم امکان برقراری اتحاد پولی تاکید دارد؟ یا چرا باروسو قاطعانه در پی آن است تا از عضویت خودکار اسکاتلند در اتحادیه اروپا جلوگیری کند؟ مواضع متغیر مجله اکونومیست، این موثق‌ترین شاخص ایدئولوژی نئولیبرال، پاسخگوی ماست. اکونومیست طی دوران باشکوه جهانی‌سازی نئولیبرال، مدام پیشنهاد اعطای استقلال به اسکاتلند را مطرح می‌کرد تا بلکه این کشور برای افزایش توان رقابتی خود ناچار شود دستمزدها و کمک‌هزینه‌های اجتماعی را کاهش دهد. اما همین مجله امروز در سرمقاله‌هایی برای سرنوشت آن اسکاتلندی که در صورت انتخاب گزینه استقلال از سوی ساکنانش، به تعبیر آنان به «سرزمین مفلسین» (Skintland) بدل خواهد شد، ابراز نگرانی می‌کند. این گزینه قانونی همانی است که پیش از این از سوی اکونومیست به‌عنوان گامی ضروری برای تحمیل انضباط به بازار تلقی می‌شد. چنین گمان می‌رود که این تغییر رویه نه نتیجه دلواپسی برای اسکاتلندی‌ها، بلکه ماحصل ترس از عواقب استقلال برای حاکمیت بریتانیا و متعاقب آن سرمایه‌گذاری‌های صورت‌گرفته در آن کشور است. مشکلات ناشی از استقلال مستقیما اقتصادی نیستند، اما به‌واسطه رشته‌ای از میانجی‌ها به اقتصاد سرمایه‌دارانه ضربه وارد می‌کنند. این میانجی‌ها کدامند؟

مشروعیت‌بخشی یا نمایندگی؟

آیا استقلال طبقه کارگر را تقویت می‌کند؟ این همان سوالی است که سوسیالیست‌ها باید درصدد پاسخ به آن برآیند. اما آن طبقه کارگری که مورد توجه ماست، نه صرفا بریتانیایی یا اسکاتلندی، بلکه بین‌المللی است. گذشته از این، سوال موردنظر را نمی‌توان به شیوه‌ای یکسره اقتصادی مطرح کرد. توانایی و قدرت طبقه کارگر به همان اندازه‌ای که از ظرفیت سازمانی ناشی می‌شود، مدیون شفافیت ایدئولوژیک و سیاسی نیز است. بنابراین آن‌دسته از استدلال‌های سوسیالیستی در دفاع از استقلال که واجد این ملزوماتند، کدامند؟ آشکارترین آنان امکانی است که استقلال برای فروپاشی حاکمیت امپریالیستی بریتانیا فراهم می‌آورد.

بریتانیا هنوز که هنوز است حکومتی امپریالیستی است که از سال ۱۹۱۴ تا ۲۰۱۳ پیوسته در جنگ به‌سر می‌برد. اعلام برگزاری یک همه‌پرسی درست هنگامی که اشغال افغانستان همچنان ادامه داشته و مداخله نظامی در عراق و لیبی هنوز از یادها نرفته است، پای مخالفت با این جنگ‌ها و ائتلاف فرودستانه دولت بریتانیا با امپراتوری آمریکا را به مباحث باز می‌کند. جدایی اسکاتلند دست‌کم قادر است با کاهش اهمیت عملی آن کشور برای ایالات‌متحده، ایفای نقش همیشگی بریتانیا را با مشکلاتی بیش از گذشته روبه‌رو کند. این در حالی است که وزارت امور خارجه بریتانیا ترس از آن دارد که جایگاه خود را به‌عنوان یکی از پنج عضو دایم شورای امنیت سازمان‌ملل از دست بدهد. یکی از برگه‌های تبلیغاتی کمپین مخالفان استقلال، دلیل خود را برای رای نه به همه‌پرسی، به‌درستی چنین بیان می‌کند: «پادشاهی متحده بریتانیا به آن معناست که اسکاتلندی‌ها در کنار روسیه، چین و آمریکا، صاحب یک کرسی عالیرتبه در سازمان ملل هستند.» البته این واقعیت که حذف «بریتانیای کوچک» از عضویت دایم شورای امنیت، وضعیت ژئوپلیتیک حاکمیت بریتانیا را تضعیف می‌کند، خود دلیلی شایسته برای رای «آری» به استقلال است. دست آخر، یکی از پیامدهای بلافصل استقلال اسکاتلند آن است که تداوم وجودی ایرلند شمالی را زیر سوال می‌برد؛ چراکه حزب استقلال‌طلب «شین‌فین» مسلما به تکاپو می‌افتد تا یک همه‌پرسی برای اتحاد دوباره هردو ایرلند برگزار کند.

تفویض اختیارات، زمینه عملیاتی سوسیالیست‌ها در اسکاتلند را تغییر داده است. چنددستگی در هیات حاکمه بریتانیا مدت‌هاست آغاز شده است. ازهم‌گسیختگی بیش از پیش آن بر مبنای مطالبات ضدجنگ در شرایطی که جنگ در عراق و افغانستان مورد مخالفت اکثریت آنان واقع شده بود، نشان از آن دارد که می‌توان از خواسته استقلال، نه به منزله بخشی از منطق سیاسی ملی‌گرایی اسکاتلندی، بلکه به‌مثابه وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف ضدامپریالیستی حمایت کرد. این چنددستگی در هیات حاکمه من را به دومین مجموعه از دلایل برای رای مثبت به استقلال هدایت می‌کند و آن هم چیزی جز ماهیت یک آلترناتیو نیست. طی دهه‌های گذشته، مراد از تفویض اختیارات به کلی دگرگون شده است. تفویض اختیار که پیش از این در حکم شیوه‌ای برای برآورده‌کردن آرمان‌های مردمی بدون تهدید نظم اقتصادی بود، امروزه می‌تواند به طور بالقوه‌ای برای تثبیت هرچه بیشتر سوسیال‌نئولیبرالیسم مفید واقع شود. هرچقدر سیاست از محتوا تهی‌تر می‌شود، لزوم اثبات این موضوع نیز که دموکراسی هنوز واجد اهمیت و معناست، از سوی نظام‌های سوسیال‌نئولیبرال بیش از پیش احساس می‌شود. البته اثبات این مهم نه به واسطه بسط و گسترش حوزه‌های حیات اجتماعی است که تحت کنترل دموکراتیک قرار دارند، بلکه از طریق تکثیر فرصت‌های مشارکت در انتخابات برای شهروند-مصرف‌کنندگانی است که می‌توانند اعضای شوراهای محلی، شهرداران، رییس پلیس و نمایندگان پارلمانی اروپا، اسکاتلند و بریتانیا را برگزینند. تفویض اختیار عاجز از آن است تا روند رویگردانی عمومی از سیاست رسمی را معکوس کند و از این لحاظ به‌عنوان یک راهبرد مشروعیت‌بخش نئولیبرال ناکام مانده است. اما از سوی دیگر، تفویض بخشی از راهبرد نمایندگی نئولیبرال است و درست در همین‌جاست که بسیار موفق عمل می‌کند.

در چنین شرایطی، مسوولیت اعمال سیاست‌های ضداصلاحاتی از احزاب حاکمه و تشکیلات مرکزی دولت به آن بدنه منتخبی محول می‌شود که به خاطر قوانین و مقررات و وابستگی به دولت مرکزی برای تامین مالی، گزینه‌های سیاسی به‌شدت محدودی در اختیار دارد. فرض بر آن است که در حکومت‌های تفویض اختیارشده، طبقه متوسط با احتمال بیشتری در تصمیم‌گیری‌های محلی مشارکت می‌جویند. از رفتار سیاسی این طبقه انتظار می‌رود محدودیت‌های بیشتری بر مالیات‌بندی‌های محلی و هزینه‌های عمومی تحمیل کرده و به تبع آن و به واسطه شهروندانی اتمیزه که با رای خود اعلام می‌دارند خواستار قطع کدام‌یک از خدمات عمومی هستند، از نظم نئولیبرال محافظت کنند. بدون آنکه قصد خیالپردازی درباره توانایی دولت‌های منفرد برای مصون‌ماندن از فشارهای اقتصاد سرمایه‌داری جهانی را داشته باشم، بر این باورم که امکان مواخذه مستقیم سیاستمداران منتخب بر گردش بی‌پایان کنونی مسوولیت‌ها برتری دارد.

اما یکی از گرفتاری‌ها در این بین آن است که بسیاری از سوسیالیست‌ها و اعضای اتحادیه‌های کارگری هنوز با مبحث استقلال احساس بیگانگی دارند، تو گویی این مساله انحراف و زایده‌ای بر نقش حقیقی ما در مبارزه با طرح ریاضت اقتصادی و اعلام همبستگی با ستمدیدگان است. اما باید توجه داشت ما به‌ندرت از این نعمت برخورداریم که عرصه مبارزه را خود انتخاب کنیم. تظاهر به میانه‌روی مابین استقلال و وضعیت موجود که با هدف شانه‌خالی کردن از زیر بار این انتخاب صورت می‌پذیرد، اگرچه در ظاهر مخالفت ما را با هردو گزینه نشان می‌دهد، اما در حقیقت چیزی جز ترجیح وضع موجود نیست.

منبع: مجله فلسفه رادیکال

یادداشت

همه‌پرسی در اسکاتلند توفان سیاسی در لندن

«امیدوارم و سخت باور دارم که به انسجام بریتانیا رای داده خواهد شد. در کنار یکدیگر ما بهتر، قوی‌تر و ایمن‌تر هستیم.» این سخنان دیوید کامرون، نخست‌وزیر بریتانیا، در پانزدهم اکتبر ۲۰۱۲ به‌هنگام امضای توافقنامه برگزاری همه‌پرسی استقلال اسکاتلند با آلکس سالموند، وزیر اول اسکاتلند، بود؛ سخنانی که از اطمینان این سیاستمدار انگلیسی نسبت به رای‌ندادن اسکاتلندی‌ها در جریان این همه‌پرسی حکایت داشت. نظرسنجی‌ها و رقابت نزدیک مخالفان و موافقان استقلال اما، نه‌تنها این اطمینان را زدوده بلکه تردیدهایی نسبت به آینده سیاسی وی در صورت جدایی اسکاتلند از بریتانیا ایجاد کرده است. واقعیت این است که مهم‌ترین تاثیری که جدایی اسکاتلند می‌تواند بر بریتانیا داشته باشد، نه تاثیر مالی که تاثیر اقلیمی، تاریخی و خدشه‌دارشدن اعتبار بریتانیا در جامعه بین‌الملل است؛ تحولی که احزاب سیاسی انگلیس نیز از آن در امان نیستند

حزب محافظه‌کار: نامحبوب‌تر از همیشه

به نوشته روزنامه دیلی‌تلگراف، نمایندگان ارشد حزب محافظه‌کار انگلیس معتقدند کامرون به یک دردسر واقعی افتاده و با چالشی جدی مواجه است چراکه اجازه داده تا اتحاد ۳۰۷ساله انگلستان با اسکاتلند به خطر بیفتد. حتی گفته شده، برخی اعضای حزب محافظه‌کار در حال بررسی درخواست استعفای کامرون هستند. شاید به دلیل گمانه‌زنی‌هایی از این دست بود که نخست‌وزیر محافظه‌کار انگلیس در یک سخنرانی احساسی از اسکاتلندی‌ها خواست مانع ازهم‌پاشیدگی خانواده چند ملت شوند. این در حالی است که حزب محافظه‌کار در اسکاتلند به‌هیچ‌وجه محبوب نیست و در آخرین انتخابات تنها ۱۷درصد آرا را به خود اختصاص داد. اکنون با توجه به هجمه‌ای که علیه دیوید کامرون در انگلیس وجود دارد، در صورت جدایی اسکاتلند از بریتانیا، نخست‌وزیر کنونی و حزب محافظه‌کار این عدم محبوبیت را در کشور نیز تجربه خواهند کرد.

حزب کارگر: ازدست‌رفتن پایگاه اجتماعی

همه‌پرسی اسکاتلند به‌طور اخص برای حزب کارگر انگلیس از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است چراکه برخلاف عدم محبوبیت حزب محافظه‌کار در این کشور، اکثریت آرای اسکاتلند به حزب کارگر داده می‌شود و اگر اسکاتلند از بریتانیا جدا شود، حزب کارگر ممکن است نتواند در آینده اکثریت لازم برای تشکیل دولت را به دست بیاورد. گفته شده، اکثریت رایی که برای دولت در لندن، دولت ملی، داده می‌شود در اسکاتلند به حزب کارگر است. حزب کارگر بیشترین تعداد نمایندگان پارلمان را از اسکاتلند دارد. به همین دلیل است که اسکاتلندی‌ها همواره نقش پررنگی را در دولت‌های برآمده از حزب کارگر داشته‌اند. گوردون براون، نخست‌وزیر پیشین بریتانیا و الیستر دارلینگ، وزیر مالی، از جمله اسکاتلندی‌هایی هستند که نقش‌های مهمی را در دولت انگلیس برعهده داشته‌اند. در حال حاضر نیز معاون وزارت خزانه‌داری بریتانیا اسکاتلندی است. با توجه به چنین سابقه‌ای است که کارشناسان معتقدند، انگلیس در میانه بحرانی است که شاید در صدسال گذشته پس از جنگ‌دوم‌جهانی سابقه نداشته است.

حزب استقلال: قدرت‌گیری نایجل فاراژ

از تاثیر استقلال احتمالی اسکاتلند بر حزب لیبرال‌دموکرات به رهبری نیک کلگ که بگذریم، جداشدن اسکاتلند می‌تواند فضا و فرصت بهتری را در اختیار حزب استقلال انگلیس به رهبری نایجل فاراژ قرار دهد. نایجل فاراژ همواره خواستار اتخاذ رویکردی سختگیرانه در مذاکرات جدایی اسکاتلند بوده و با برگزاری همه‌پرسی و جدایی احتمالی اسکاتلند دست بالا را خواهد گرفت. در صورتی که نتیجه این همه‌پرسی آن چیزی نباشد که رهبران بریتانیا خواستار آن هستند، حزب حاکم محافظه‌کار ممکن است مجبور به تامین نظر حزب استقلال در موارد دیگر از جمله در مسایل مربوط به ایرلند شود.

تحلیل

استقلال اسکاتلند تصویری مبهم از رویای ۳۰۰ساله

در پی توافق به عمل‌آمده میان دولت بریتانیا و دولت اسکاتلند، قرار است ۱۸ سپتامبر یک همه‌پرسی برای استقلال اسکاتلند از بریتانیا برگزار شود. اسکاتلند که از ۳۰۷سال پیش یکی از چهارملیت تشکیل‌دهنده بریتانیای کبیر است، همواره از درجاتی از خودمختاری برخوردار بوده و در سال ۱۹۹۹ و با گشایش پارلمان بیش از پیش مستقل شد؛ با این حال رویای ویلیام والاس، رهبر مقاومت اسکاتلندی‌ها که ۱۵۰سال پیش به‌دست انگلیسی‌ها کشته شد، برای استقلال کامل هرگز فراموش نشد. اکنون آلکس سالموند، وزیر اول دولت محلی اسکاتلند، به مردم این کشور قول داده در صورت پیروزی در همه‌پرسی، هزارو ۲۳۰یورو به درآمد سالانه هر شهروند اضافه خواهد شد و اقتصاد این کشور، سالانه شش‌میلیاردیورو رشد خواهد داشت. برای رسیدن به اهداف تعریف‌شده پس از استقلال اسکاتلند، دولت سالموند به ذخایر نفتی واقع در دریای شمال تکیه می‌کند اما این ذخایر در حال حاضر در اختیار بریتانیاست؛ در کنار نفت، آینده دیگر صنایع مهم اقتصادی در اسکاتلند از جمله بانکداری و خدمات بانکی، بیوتکنولوژی، حمل‌ونقل، گاز، توریسم و حتی صنعت تولید نوشیدنی نیز که از مهم‌ترین منابع کسب درآمد برای اسکاتلند محسوب می‌شوند، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

مخالفان استقلال با مطرح‌کردن پرسش‌های اساسی درباره وضعیت اقتصادی و آینده این کشور معتقدند طراحان امروز این همه‌پرسی بدون پاسخ به این پرسش‌ها تنها به‌دنبال ترغیب و تهییج اسکاتلندی‌ها برای جداشدن از بریتانیا هستند.

بازار و آینده مالی اسکاتلند

در شرایطی که موافقان جدایی اسکاتلند مرتب بر طبل استقلال کامل این کشور می‌کوبند، بانک سلطنتی اسکاتلند «آربی‌اس» و گروه بانکی لویدز اعلام کرده‌اند در صورتی که اسکاتلند در همه‌پرسی استقلال خود را کسب کند، دفتر مرکزی خود را از ادینبورگ به لندن انتقال خواهند داد. شعبه مرکزی بانک سلطنتی اسکاتلند از سال ۱۷۲۷ میلادی در اسکاتلند است. این بانک که در حال حاضر بیش از ۷۰۰شعبه در اسکاتلند دارد، اعلام کرده نقل و انتقال دفتر مرکزی در راستای تضمین منافع مشتریان و سهامداران بانک خواهد بود. گروه بانکی لویدز نیز که در اسکاتلند ۱۶هزارنفر نیروی کار دارد، خود را برای انتقال دفتر مرکزی‌اش به لندن آماده می‌کند. این دوبانک بیم آن را دارند که استقلال اسکاتلند تاثیر منفی روی وضعیت حقوقی، قضایی و مالی آنها داشته باشد.

حجم متفاوت بازارهای مصرف بریتانیا و اسکاتلند نیز از جمله موضوعاتی است که موردتوجه کارشناسان قرار گرفته است. به گزارش بی‌بی‌سی، در حال حاضر، تولید ناخالص داخلی بریتانیا به دوهزارو ۴۴۳میلیاردیورو می‌رسد. سهم اسکاتلند از این رقم تنها ۱۹۳میلیاردیورو است. به همین ترتیب حجم بازارهای بریتانیا و اسکاتلند با یکدیگر قابل مقایسه نیست.

پوند اسکاتلند یا انگلیس

پرسش دیگر مربوط به واحد پول ملی اسکاتلند در صورت استقلال است. دولت کنونی عنوان کرده واحد ارزی پوند انگلیس را حفظ خواهد کرد. بنا بر استدلال‌های وزیر اول استقلال‌طلب این کشور، پوند به‌صورت یکسان واحد پولی بریتانیا و اسکاتلند مستقل خواهد ماند. با این حال، لندن وحدت پولی با کشور جدید را رد کرده است. بنا بر این در صورتی که پارلمان بریتانیا اشتراک واحد پولی پوند از سوی اسکاتلند را رد کند، این کشور باید یک واحد ارزی جدید برای خود برگزیند.

دانکن روس، استاد دانشگاه گلاسکو، قبول یا امتناع بریتانیا از یکسانی واحد پول میان لندن و ادینبورگ را در این‌باره موثر نمی‌داند و معتقد است: «یکسانی واحد پول برای یک اسکاتلند مستقل، هیچ مشکلی ایجاد نخواهد کرد. فکر نمی‌کنم چنین حالتی روی دهد. اگر مشکلی به وجود آید، آن وقت راه‌حل‌های دیگری برای ایجاد یک واحد پولی مستقل وجود خواهد داشت.»

توافق‌های پولی (نرخ بهره، بدهی‌های عمومی)

پرسش بعدی مربوط به نرخ بهره‌ای است که برای قرض‌گرفتن پرداخت خواهد کرد. احتمالات کاملا متفاوتی وجود دارد. به‌عنوان مثال، پوند بر پایه موافقت رسمی دولت بریتانیا، پوند بدون تاثیر بر نرخ بهره یا بانک انگلستان، واحد پولی جدید یا یورو - هرکدام از این گزینه‌ها با هزینه‌های مستقیم، با مزایا و مشکلاتی همراه است. در حال حاضر، به نظر می‌رسد تقریبا در تمام سناریوها، در مقایسه با دولت مرکزی بریتانیا (وستمینیستر)، دولت اسکاتلند به طور متوسط نرخ بالاتری را برای بهره بدهی‌های خود پرداخت خواهد کرد چراکه اقتصاد کوچک‌تری است و ممکن است بانک مرکزی‌ای نداشته باشد که از هوا برای بازپرداخت بدهی‌ها پول بسازد و سابقه قرض نیز ثبت نکند.

بدهی‌های عمومی

یک مساله پیچیده دیگر نحوه بازپرداخت بدهی‌های عمومی بریتانیا در صورت استقلال اسکاتلند است. بدهی پادشاهی متحد بالغ بر هزارو ۶۰۰میلیاردیورو است و در این میان برآورد میزان بدهی اسکاتلند مشکل است. طبق گزارش مخارج و درآمد دولت محلی اسکاتلند، با توجه به جمعیت اسکاتلند، سهم آن در بدهی بریتانیا ۹۲میلیاردپوند و این میزان ۶۲درصد تولید ناخالص داخلی است. ولی محاسبه با استفاده از توازن مالی، میزان تخمینی این بدهی ۵۶میلیاردپوند خواهد بود که ۳۸درصد از تولید ناخالص داخلی اسکاتلند است. شیوه‌های محاسبه دیگر، رقم‌های متفاوتی به دست خواهد داد. مایک ایمی از مدیران شرکت پیمکو (PIMCO) که بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار اوراق قرضه دولتی و مهم‌ترین وام‌دهنده به دولت‌ها نیز است، می‌گوید: «بهترین تخمین ما، با فرض منطقی تقسیم مساوی دارایی‌ها و بدهی‌ها، پیش‌بینی می‌کند نرخ بهره‌ای که توسط دولت اسکاتلند باید پرداخت شود، بین نیم تا یک‌درصد بیشتر از میزانی است که دولت کنونی بریتانیا می‌پردازد.» ایمی می‌گوید هزینه‌های بالاتر استقراض، درآمد ملی اسکاتلند را تا یک‌درصد کاهش می‌دهد که قابل درک است اما به هیچ‌وجه بازدارنده نیست. بیمه اجتماعی، چگونگی ارایه خدمات درمانی، نوع روابط با بریتانیا، سیستم دفاعی و نظامی اسکاتلند و همچنین حضور آن در اتح